

دکتر محمد صالحی راد

الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر

«قرآن مجید»

دلالة الحال در تحصیل ناروای مال

از آدمیان نمی‌توان انتظار داشت که صوفی و شانه تن رها کنند و چهار تکبیر بر نعیم دنیوی زنند و علی‌الاطلاق در بادیه نیاز ره نسپرند. افزون که، پندار صوفیانی که قطع تعلق از دنیا را بنا نفی آن برابر می‌پنداشته‌اند - اگر هم که از دمدمه‌های شیطان نبوده‌باشد^۱ - همساز با باور عارفان نبوده‌است. چه از منظر اینان آنچه مایه زوال است عشق به مال است نه داشتن برای امکان زیستن. این بلنداندیشان نعمت حلال را عزیز می‌داشته^۲ و زیستن پارسایانه را تنها با داشتن معقولانه ممکن می‌دانسته‌اند. پس در باب فقر و برخورداری، سخن حکیمانه، عنصرالمعالی صاحب قابوسنامه راست که:

۱- ابوالفرج ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراکزلو، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۱۴۶ و بعد. حسب عقیده مولف «... پیشینیان مال را می‌ستوده‌اند و برای رفع گرفتاریها و کمک به فقرا می‌اندوخته‌اند و البته عده‌ای اشتغال به عبادت را ترجیح نهاده و از مال کناره گرفته‌اند و به اندک مایه قناعت ورزیده؛ حال اگر گوینده‌ای بگوید این بهتر است، نظرها نزدیکتر می‌شود تا این که بگوید کرد کردن مال به طور مطلق گناه است» ص ۱۴۸.

۲- «... و خدا سبحانه و تعالی همه آنچه را در این جهان است برای انسان آفریده‌است و در چندین آیه از کتاب خود بر او منت نهاده‌است... عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، جلد دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۷۵۲.

آدمی را از فراز آوردن مال گزیری نیست.^۱ «داشتن» برای «زیستن» ریشه در هستی آدمی دارد و انسان باید علی‌القاعده خواهان داشتن عادلانه و عاقلانه، یعنی داشتن برای زیستن باشد.^۲

اما دریغ و درد که گروهی از آدمیان، عاجز از درک و فهم ماهیت بودن، داشتن را طبیعی‌ترین شکل هستی تلقی می‌کنند و فراتر از آن، کسب ثروت و سودجویی را تنها راه قابل قبول زندگی می‌دانند. ارزش، در چشم آنان، داشتن کاخهای قیصرانه و مرکبهای خسروانه است. از این رو آزمندانه در پی جمع مالند و حریصانه در کار تکاثر.

چنین تلقی کوتاه‌بینانه‌ای از حیات، تنها به تباهی معنوی مال‌اندوز نمی‌انجامد بلکه این فساد به سرعتی تمام به پیکره جامعه سرایت می‌کند.

مال‌اندوزان، هم با رواج طریق خود راه تقلید را بر ظاهر بینان می‌گشایند و هم، با ربودن بخشی از امکانات جامعه، راه سلامت‌زیستی را بر عامه می‌بندند و اینان، ناتوان از تمهید طریقی برای مقابله با فساد حاکم، از زده، راه آنان را پی می‌گیرند و به ناگاه منفعت‌جویی و حرص و آز، مذهب مختار می‌شود. تمول غیرمعقول نوعاً زاینده فساد حاکم بر جامعه است و از سوء استفاده از قدرت و موقعیت ناشی می‌شود. این فساد خود منشاء ناپسامانیه‌ها و آسیب‌های اجتماعی بسیار دیگر است. درحقیقت، جریان روح سرمایه‌داری افسارگسیخته به مرگ روح انسانی می‌انجامد. بیگانگی‌ها، افسردگی‌ها، حسادت‌ها، چالپلوسی‌ها، دلالت صفتی‌ها، زد و بندها، آوارگی کودکان خیابانی و... همه مولود نامیمون این فساد است. بسیار دیده‌اید برادرانی را که میان آنان نه مهر، که قهر حاکم است و پدران و مادران آنان را، که اگر جان‌سخت بوده‌باشند و

۱- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، قابوس‌نامه، به‌اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۲، ص ۱۰۳.

۲- اریک فروم، داشتن یا بودن؟، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۱۱۸.

از زوال روابط انسانی میان فرزندان دق نکرده باشند، در سکوتی دردآلود، با نفرین بر این زمانهٔ دون، مرگ را آرزو می‌کنند.

در چنین جامعهٔ پرفسادی راه عزت و قناعت کم رهرو است. کوشش، همه در کار زیاده داشتن و انباشتن است. در این جامعه بیمار، افزودن بر دارایی طریقی چنان بهنجار است که کسی بر سر آن نیست تا بپرسد که این مال بی‌شمار از کجا و چگونه به دست آمده است.^۱ پیداست آنکه به ناروا مال اندوخته، خواهان پاسخگویی نیست. اما می‌توان پرسید که حقوق در این زمینه چه کرده‌است یا چه تواند کرد؟

در حقوق ما، مقررات ناظر به امر مقابله با فساد و جرایم مالی، بر مدار عنایت به اصل مشروعیت داراییها تنظیم گردیده‌است نه براساس بررسی عنصر معقولیت امکان تحصیل مال. این بی‌اعتنایی موجب آن است که بازپس‌گیری اموال حاصل از طرق فاسد، تنها با اثبات وقوع جرم یا احراز غیر مشروعیت طریق تحصیل مال ممکن شود. اثبات این امور هم، با لحاظ اصل برائت، که چونان سنگری مال‌اندوز را در پناه خود می‌گیرد، کاری بس دشوار است. به این لحاظ به نظر می‌رسد که بوده‌ها فاقد کارایی در مقابله با فساد است (فصل اول). در حالی که، با عنایت به پیچیدگی طرق تحصیل مال و صعوبت اثبات وقوع جرم در این زمینه، بایسته آن است که در بررسی قضایی طریق تحصیل مال، دادگاههای ویژه‌ای با حضور هیأت منصفهٔ منتخب از اوسط ناس ایجاد شود و اینان با بهره‌گیری از گزارشهای مردمی و استفاده از خبرگان امین، جهت بررسی سریع میزان ثروت و صحت تعلق آن به مظنون، براساس معقولیت یا غیر معقولیت امکان تملک آن اموال از سوی دارنده، به داوری بپردازند. در امر رسیدگی به نحوه تحصیل مال نه‌نیازی به توقیف متهم است نه تمایلی به مجازات وی. رسیدگی صرفاً به منظور بررسی نحوه تحصیل مال است. داشتن مال گزافی، که

حسب ظاهر، از طریق معقول کسب ناشدنی است موجد ظن غالب جامعه بر تحصیل آن به وجه نارواست. این دلالة الحال، دلیلی در خور اعتناست اما موجب محکومیت مطلق دارنده نیست. مضمون می‌تواند خلاف آن را مدلل دارد و معقولیتِ طریقِ تحصیل آن را باز نماید. در پایان کار، عدالت از پشت ابرهای تردید به لبخند چهره می‌گشاید؛ یا او معقولیتِ طریقِ تحصیل مال گزاف خویش را می‌نمایاند و از بدبینی خلق می‌رهد و آزادانه و سرفرازانه از آن مال سود می‌جوید یا با عجز از توجیه، آن مال، به میزان اثبات نشده به بیت المال اعاده می‌گردد (فصل دوم).

فصل اول

بوده‌ها

هرچند در زمینه فساد مالی، حقوق ما عمدتاً به نمونه‌های اجلای این فساد نظر داشته و برای مقابله با آن به حربه سنتی مجازات، توسل جسته‌است (ب). لیکن همین مقدار نیز مبتنی بر درک ضرورت مقابله با فساد است (الف).

الف - ضرورت مقابله با فساد مالی

روشن است که رفاه و سعادت برابر نیستند. این نیست که با ایجاد اشتغال و تهیه مسکن و اثاث البیت سعادت خانواده‌ها به تمامی تأمین شود. چرا که جوهره آدمی میل به تعالی دارد. اما انکار هم نمی‌توان کرد که رشد انسانها موقوف به تأمین نیازهای اساسی آنان است. به عقیده مزلو^۱، در انسان، نیل به کمال یا «تحقق خود» گرایش فطری است. لیکن بروز آن منوط به برآورده شدن نیازهایی در سلسله مراتبی معین است. گذر از این نیازها شرط تحقق آدمی است و تا یکی که در مرتبه نازل است

۱- آبراهام مزلو (۱۹۷۰ - ۱۹۰۸)، روانشناس نظریه‌پرداز آمریکائی، دوان شولتز، روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ اول، نشر نو، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴ به بعد.

ارضاء نشود، نوبت به نیازی دیگر نمی‌رسد و پیداست که با توقف در نیازهای ادنی، زمینه کمال هم فراهم نخواهد شد. این نیازها مشتمل بر نیاز جسمانی، نیاز ایمنی، نیاز محبت و نیاز احساس احترام است. در این سلسله مراتب، نیاز جسمانی، نیاز فرودین است و ارضای آن شرط ضروری بقاء آنان که در محرومیت مطلق اند و در کار تأمین مسکن و غذا و دارو درمانده‌اند، توان فرا رفتن از این نیاز را نمی‌یابند. تنها با برگزشتن از این نیاز است که تأمین نیازی اعلیٰ ممکن می‌شود: نیاز ایمنی. نیاز به ایمنی، نیاز به تأمین خاطر و ثبات و رهایی از اضطراب است. با گذر از این مرحله، انسان نیاز تعلق و محبت را درمی‌یابد: نیاز به باور این که در جامعه انسانی جایگاهی ویژه دارد و قادر است با ایثار محبت، رابطه مهربانگیزی با دیگر آدمیان داشته‌باشد. چنانچه انسانی بختیار باشد که از این مرحله هم درگذرد، به احساس احترام نیازش خواهد بود. احترامی در دو وجه: احترام دیگران به او و احترامی که خود برای خویشتن قایل است. چنین انسانی است که احساس ارزشمند بودن دارد و قادر به تحقق خود و به کارگیری همه توان و لیاقت خویش است.

پس پایه تحقق انسانها، تأمین نیازهای اساسی آنان است. اما زیاده‌خواهی گروهی، مانع جدی دسترسی بسیاری بر عوامل تحقق خویش است. افزون بر آن، تمول غیرمعقول قلیلی، موجب فقر جمعی کثیر خواهد شد: فقر نه به مفهوم ناداری بلکه به معنای احساس فقر. احساس حاصل از مقایسه وضعیتها و میزان انتظار برآورده‌نشده از امکانات موجود جامعه، فقر در این معنا، که یکی بی‌کوششی معقول، مالی کثیر دارد و دیگری، با توان علمی و لیاقتی افزونتر صرفاً قادر به تأمین ضروریات حیات است، منشاء بسیاری از بزهکاریهاست. علاوه بر آن، فساد موجب رویکرد به فعالیت‌های غیرمولد خواهد شد: گرایشی که چون خوره سرمایه‌ها را به تحلیل می‌برد و فقر ملی را به همراه می‌آورد. از این روی مقابله با فساد و نمودهای زشت آن فوری‌ترین تکلیف عدالت‌پیشگان است.

بنابراین دلایل، مسأله مقابله با فساد و خصوصاً فساد اداری در سالهای اخیر از جمله مسایل مطرح بین‌المللی بوده‌است.

سازمان ملل متحد، به آن جهت که پیشگیری از وقوع جرم و ارتقای عدالت کیفری جزئی از وظایف آن است، سالهاست که در پی تمهیدات برای مقابله با فساد است. در این خصوص، سازمان ملل، رساله‌ای در باب «اقدامات عملی علیه فساد اداری» و همچنین قوانین بین‌المللی رفتار برای کارکنان دولت را تهیه نموده و در بسیاری از کنگره‌های پنجساله این مسأله را به بحث گذاشته است. هشتمین کنگره سازمان ملل متحد در خصوص پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمین نیز، قطعنامه شماره ۷ راجع به فساد اداری در حکومتها را تصویب کرده و در آن، کشورهای عضو را به اتخاذ مجموعه‌ای از تمهیدات برای پیشگیری از فساد اداری دعوت نموده است.

همچنین سالهاست که بسیاری از کشورهای صنعتی با درک اثرات مخرب فساد بر روند توسعه اقتصادی، موضوع مبارزه با فساد و ارتشاء را آغاز کرده‌اند. از جمله سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD)^۱، پس از تلاش بسیار، کنوانسیون مبارزه با فساد و رشوه‌خواری را به تصویب رسانده و آن را از تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ به اجرا گذاشته است.

در کشور چین نیز برای تشدید مقابله با فساد مالی، خصوصاً فساد کارکنان صنایع انحصاری دولتی و مراکز خدماتی، برنامه‌هایی، با لحاظ کارسازترین معیارها در نظر گرفته شده و شماره‌های تلفن ویژه‌ای نیز به منظور ارتباط مردم برای اعلام تخلفات پیش‌بینی شده است.^۲ و دولت کره نیز در جهت مقابله با فساد اداری، تعداد ۷۸۴۱ مورد از مقررات دولتی عامل فساد مأمورین دولتی را ملغی نموده است.^۳

۱- سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه که یکی از عمده‌ترین سازمانهای تصمیم‌گیرنده اقتصاد بین‌المللی است در دسامبر ۱۹۶۰ با تغییر و تبدیل سازمان اروپائی همکاریهای اقتصادی (OECC) تشکیل گردید. این سازمان در آغاز توسط ۱۹ کشور اروپائی و نیز ایالات متحده آمریکا و کانادا تأسیس شد و به تدریج کشورهای بسیار دیگر از جمله ژاپن، استرالیا، کره جنوبی و... به آن پیوستند. مقر این سازمان در پاریس است.

۲- روزنامه اطلاعات، ضمیمه دوشنبه ۲ اسفند ماه ۱۳۷۸، شماره ۲۱۸۵۲، ص ۶.

3- The Prevention of Crime and the Treatment of Offenders : National Statement on Situation and Experiences in the Republic of Korea - thenth United Nations Congress on the Prevention of Crime, A/ con F. 187/G/Republic of Korea, April 2000, p.28.

شک نیست که تمهید نظام بازرسی و نظارت، اصلاح ساختار اداری، کاستن از تشریفات و مقررات اداری، رفع موانع ورود به تولید، آزادی مطبوعات، استقرار شیوه‌های خاص حسابرسی و بهره‌مندی از تجارب حساب‌رسان خبره در تحلیل اقدامات تجاری و مانند آن موجب کاهش درصد فساد است. اما تنها با پیشگیری کار به سامان نمی‌شود. مجازات متخلفان از قوانین نیز امری ضروری است.

ب - مجازات مجرمین مالی

مقابله با فساد مالی در بُعد نظارت تمام کار نیست. هم باید راه بروز این مرض را سد نمود و هم با ظهورش آن را در هم کوبید. این است که مقتن با توسل به حربه قانون جزا به مبارزه با مال‌اندوزی ناروا برخاسته و ضبط و مصادره مال فراهم آمده از ارتکاب جرم را تکلیف نموده است. مستند کلی در این خصوص ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی است. حسب این ماده «بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع تعقیب یا موقوف شدن تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا مسترد یا ضبط یا معدوم شود... در کلیه امور جزائی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن، اعم از اینکه مبنی بر محکومیت یا برائت یا موقوف شدن تعقیب متهم باشد، نسبت به اشیاء و اموالی که وسیله جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده حکم مخصوص صادر و تعیین نماید که آنها باید مسترد یا ضبط یا معدوم شود».

در این زمینه، اینجا و آنجا، قوانین خاص دیگری هم تصویب گردیده است. از جمله ماده ۴ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۵ آذر ماه سال ۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام مقرر داشته است: «کسانی که با

تشکیل یا رهبری شبکه چند نفری به امر ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مبادرت ورزند علاوه بر ضبط کلیه اموال منقول و غیرمنقول که از طریق رشوه کسب کرده‌اند به نفع دولت و استرداد اموال مذکور در مورد اختلاس و کلاهبرداری و رد آن حسب مورد به دولت یا افراد، به جزای نقدی معادل مجموع آن اموال و انفصال دائم از خدمات دولتی و حبس از ۱۵ سال تا ابد محکوم می‌شوند...».

اما به استناد به ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری و قوانین جزایی دیگر، ابتدائاً نمی‌توان به ضبط و مصادره اموال اقدام نمود، چه حسب مواد مرقوم، ضبط و مصادره مال منوط به احراز جرم و یقین بر آن است که مال از طریق ارتکاب جرم حاصل شده‌است. در غلطیدن در ورطه اثبات وقوع جرم، با تکیه بر دلایل اثباتی معمول، فرو رفتن در مردابی است که امید صید مرواریدی از آن نیست. به بیانی دیگر هر چند حقوق جزا عامل بازدارنده نیرومندی است و می‌توان، و باید، از آن استفاده نمود اما طرق تحصیل مال در زمینه‌ای پرفساد، چنان پیچیده شده‌است که صرفاً توسل به شیوه‌های مرسوم ارائه دلیل بر وقوع جرم و ضبط مال حاصل از جرم، کارساز نیست و ضروری است که گاه، دست کم در دورانه‌های بحران، راهی دیگر برگزید.

فصل دوم

بایسته‌ها

در دوران پیچیدگی روابط اقتصادی و تعدد طرق تحصیل مال از مجاری فاسد، بازپس‌گیری آن با تقید به موازین معمول قضایی ناممکن است. درحقیقت، اگر هم جریان اصل صحت و برائت در باب ملائت افراد، در جامعه‌ای بسته شایسته می‌بوده‌است، اکنون و اینجا، اعتبار این دو اصل در باب تمول و صاحب هر مال گزاف،

بی‌وجه است. پس اولی آن است که در این بررسی، معیار معقولیت ملاک کار قرار گیرد. بدین ترتیب در امر مبارزه با فساد مالی تکیه بر دو مقوله خواهد بود: احراز وجود مالی گزاف و استبعاد عقلی تحصیل آن به وجهی مشروع، با عنایت به وضعیت دارنده مال. غرض آن است که اگر در این بررسی هیأت منصفه به نمایندگی خرد جمعی به چنین درکی رسید، این ظن غالب معتبر تلقی شود و ارائه دلیل معقولیت طریق تحصیل آن برعهده مظنون و انهادده‌شود. لزوم توسل به معیار معقولیت به آن سبب است که افزایش ناگزیر قیمت‌ها، چه به لحاظ تورم و چه به لحاظ بعضی حوادث، در زمره جهات ناروای تمول به حساب نیاید.

بی‌شک تدارک راهکارهای پیشگیری از اختفاء و انتقال ثروت، شرط توفیق در این زمینه است - که تمهید این طرق گفتاری دیگر را می‌طلبید - لیکن از منظر حقوق آنچه در این مقابله ضروری است، واریسی طریق تحصیل ثروتهای گزاف (الف) و جانشین کردن اصل معقولیت به جای برائت است (ب).

الف - ضرورت واریسی طریق تحصیل ثروتهای گزاف

گفته شد که احساس فقر منشاء آفات و جرایم بسیار است. این احساس از مقایسه وضعیت‌ها حاصل می‌شود. آنچه صحت داده این مقایسه را تضمین می‌کند توجه به تفاوت در دانش، استعداد، خلاقیت، سرمایه اولیه و معیارهایی مانند آنها است. اما هر یک از این عوامل درصدی معقول از تفاوت در برخورداری و تمکن مالی را به همراه دارد. با کسر تفاوت‌های پذیرفتنی، اگر آنچه باقی می‌ماند تفاوتی چنان عظیم باشد که هیچ عاملی، حتی بخت و اقبال هم قادر به توجیه آن نباشد، احساس فقر پدیدار خواهد شد. اگر آنکه دارد به نحو معقول نمی‌بایست داشته باشد، آثار سوء احساس فقر ظاهر خواهد شد. رفع آثار سوء این احساس در گرو بررسی نحوه تحصیل مال گزاف است.

ضرورت این واریسی از دیرباز بر جوامع خواهان عدالت آشکار بوده است. در شرع اسلام نیز واریسی طریق تملك و بازپس‌گیری اموال محصل به ناروا، تأسیسی

مسجل است. چنین تأسیسی رد مظالم نام داشته و از اهمّ امور مسلمانان تلقی می‌شده است.^۱ نکته آن است که در این واریسی حتی تبدیل مال به مالی دیگر - که شاید به منظور ازاله اثر طریق تحصیل مال و به قصد حلال‌نمایی^۲ آن صورت می‌گرفته - مانع بازستانی مال نبوده است.

حضرت علی (ع)، در بدایت خلافت خود، ضمن بازپس‌گیری قطاقعی که خلیفه پیشین به کسان خود بخشیده بود، بر ضرورت این اقدام پای فشرد و فرمود: «به خدا سوگند اگر دریابم که با آن زنان به نکاح درآمده‌اند و کنیزکان خریداری شده‌اند، باز آن را برمی‌گردانم چرا که در عدل گشایش است»^۳. تعلیل عمل، ضرورت استقرار عدالت و گشایش حاصل از آن است. گشایش در همه ابعاد آن: گشایش رحمت، گشایش روح انسانی و گشایش ابواب سعادت بر جامعه.

در طول تاریخ اسلام، صورتی از این رویه تا قرن‌ها استمرار داشته و رسیدگی به این امر بر عهده دیوان مظالم بوده است. ولایت مظالم به نوعی تشکیلات تکمیلی نظام قضایی و عالیترین مرجع رسیدگی به شکایات بوده است.^۴

قوانین ایران، اعم از قانون اساسی و قوانین عادی، هم به مسأله بررسی اموال اهتمام نموده‌اند. به موجب اصل یکصد و چهل و دوم اصلاحی قانون اساسی «دارایی رهبر، رئیس‌جمهور، معاونان رئیس‌جمهور، وزیران و همسران و فرزندان آنان قبل و

۱- به عنوان مثال ر.ک: سلوک الملوك اثر فضل‌اله بن روزبهان خنجی اصفهانی، تصحیح و مقدمه محمدعلی موحد، چاپ اول، ۱۳۶۲، انتشارات خوارزمی، ص ۲۱۴ - مقدمه ابن خلدون، جلد اول، ص ۴۲۶.

۲- تعبیر حلال‌نمائی مال را در مقابل Money Laundering یا Le blanchiment d'argent آورده‌ام. نوعاً مؤلفین، این اصطلاح بیگانه را به تطهیر پول ترجمه نموده‌اند. اما از آن‌جا که مراد از این اصطلاح، ظاهری قانونی بخشیدن به وجوه به‌دست آمده از طرق نامشروع است (Making Lawful, Purification)، واژه تطهیر، که از مصطلحات شرعی و به معنی ازاله نجاست است، معادل مناسبی نیست. متأسفانه اعراب نیز، در حد علم اینجانب، به ترجمه لفظی اصطلاح بیگانه اکتفاء کرده‌اند و معادل «غسل الاموال» را برای آن برگزیده‌اند. حال آن‌که به نظر می‌رسد کلمه استحلال، در این موضع، بسیار مناسبتر باشد. چنانچه گفته می‌شود: *لِاسْتِحْلَالِ النَّسِيءِ* یعنی آن چیز را حلال کرد (المنجد).

۳- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، چاپ اول، ۱۳۲۶، خطبه ۱۵، ص ۵۷: «وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النَّسَاءَ وَ مَلَکَ بِهٖ الْاِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ، فَاِنْ فِی الْعَدْلِ سَعَةٌ...»

۴- حضرت آیت‌الله منتظری، مباحثی فقهی حکومت اسلامی، جلد سوم، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، نشر تفکر، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۳۲۱.

بعد از خدمات، توسط رئیس قوه قضائیه رسیدگی می‌شود که برخلاف حق افزایش نیافته باشد» و نیز حسب اصل چهل و نهم همان قانون «دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سوء استفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دایرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجراء شود».

علاوه بر قانون اساسی، بعضی از قوانین عادی نیز بر این امر تأکید نموده‌اند.

از جمله این قوانین، قانون مربوط به رسیدگی به داریی و وزراء و کارمندان دولت اعم از کشور و لشکری و شهرداریها و مؤسسات وابسته به آنها، مصوب نوزدهم اسفند ماه ۱۳۳۷ است که به موجب ماده اول آن: «از تاریخ تصویب این قانون، وزرا و معاونین و سایر کارمندان دولت اعم از کشوری و لشکری یا شهرداریها یا دستگاههای وابسته به آنها و اعضای انجمنهای شهر و کارمندان مؤسسات مأمور به خدمات عمومی و همچنین کلیه کارمندان هر سازمان یا بنگاه یا شرکت یا بانک یا هر مؤسسه دیگر که اکثریت سرمایه یا منافع آن متعلق به دولت یا سایر مؤسسات مذکور است و یا نظارت یا اداره یا مدیریت آن مؤسسات با دولت است و همچنین کلیه کسانی که از خزانه دولت یا از مؤسسات مذکور پاداشی دریافت می‌دارند، به استثنای بازنشستگان یا کسانی که وظیفه یا مستمری قانونی دارند، مکلف هستند صورت داریی و درآمد خود و همسر خود و فرزندان را که قانوناً تحت ولایت آنها هستند به مراجعی که طبق تصویبنامه هیأت وزیران تعیین خواهد گردید، تسلیم و رسید دریافت دارند». حسب تبصره ماده مرقوم «کلیه کارمندانی که جدیداً به خدمت دولت یا یکی از مؤسسات فوق‌الذکر وارد می‌شوند باید موقع ورود به خدمت، صورت داریی و درآمد خود و همسر و فرزندان تحت ولایت قانونی خود را تسلیم نمایند. مشمولین ماده فوق مکلفاند که با استعلام دولت، صورت تغییرات داریی و

درآمدخود یا همسر و یا فرزندان تحت ولایت خود و نیز طریق تحصیل آنها را اعلام دارند (ماده ۳). در صورتی که اضافه داری از طریق غیر مشروع تحصیل شده باشد مرتکب به انفصال دایم و محرومیت از خدمات دولتی و ضبط آن مال محکوم می‌گردد ولی هرگاه عمل با سایر مواد قانون مجازات عمومی منطبق باشد مرتکب علاوه بر مجازات فوق، به مجازات مندرج در آن قانون نیز محکوم خواهد گردید (ماده ۵).

اگرچه قانون رسیدگی به داری و زرا و... به ثبت میزان داری و نظارت بر نحوه اضافه شدن به آن توجه نموده است لیکن بر اجرا و اعمال آن اثری چندانی نیست. چرا که:

اولاً: قانون مذکور صرفاً ناظر به کارکنان دولت و مؤسسات عمومی است و شامل حال بسیاری دیگر که به نحوی از ارتباط با مسئولین یا جز آن، فرصت مال اندوزی می‌یابند نمی‌شود.

ثانیاً: چون بررسی میزان مال بر اساس اظهار مشمولین صورت می‌گیرد، ای بسا که داری اظهار نشود و یا آنچه اظهار می‌شود خلاف واقع باشد، و در قانون مذکور طریق حصول اطمینان از صحت اظهار، معین نیست.

ثالثاً: مرجع رسیدگی و ملاک داوری در خصوص مشروعیت داریهای اضافه شده مشخص نیست.

در خصوص نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی نیز هر چند ماده ۴ دستورالعمل اجرایی قانون نحوه اجرای اصل مذکور، داسرا را مکلف ساخته است که با استفاده از همه طرق ممکن، در مورد نامشروع بودن مال یا تعلق آن به اشخاص یا بیت‌المال یا انفال یا امور حسبه اقدام نموده و منشاء دقیق داری و روش و اسباب تحصیل آن را معلوم دارد، اما نکته‌ای که هست این که، به موجب ماده ۲ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۷ مرداد ماه ۱۳۶۳) «داری اشخاص حقیقی و حقوقی محکوم به مشروعیت و از تعرض مصون است مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود». و این یعنی که فرآیند داشتن اصل برائت و

ناکامی در اثبات سبب ملائت، حال آنکه مقابله مؤثر با فساد مالی با توسل به شیوه معمول قضاوت ناممکن است.

به این لحاظ حتی در آن مقاطع از تاریخ اسلام که رسیدگی به اموال ناشی از فساد و حرام معمول بوده، امر و ارسی نه در محاکم قضائی عادی، که در مرجعی به نام دیوان مظالم و به وسیله اشخاصی جز قضات، صورت می‌گرفته است چرا که با شناخته شده نبودن تأسیسی به نام هیأت منصفه، به درستی دریافت شده بود که قضات به لحاظ خوگر شدن به موازین جاری قضاوت توان رسیدگی به این امر را ندارند. در واقع، میان قضاوت به معنای اصطلاحی و دادرسی والی مظالم وجوه فارقه‌ای بوده است.

صاحب سلوک الملوك^۱، به نقل از امام ابوالحسن قاضی القضاة ماوردی، در کتاب «احکام سلطانی»، فرق میان والی مظالم و قاضی را در وجوهی چند بیان داشته و از جمله این‌که: «والی مظالم می‌تواند که چون امارات و شواهد باشد کشف اسباب کند و به قراین و امارات عمل کند و تخویف متهم نماید، و قاضی نمی‌تواند» و نیز «او را می‌رسد که سماع گواهی مستورالعداله بنماید، و قاضی را لابد است از تعدیل». بنابراین جهات «نظر والی مظالم بیرون می‌آید از تنگی و جوب به فراخی جوان، پس ناظر در مظالم را مجال فراختر و مقال و اسعتر است، بنابراین جایز است او را تقحص کند از سبب ثبوت ملک^۲».

ملاحظه می‌شود که مبنای تصمیم در دیوان مظالم، اصول عدالت و انصاف بوده است.^۳ رسیدگی و بازپس‌گیری اموال حاصل از مجاری ناروای بر اساس ظن معقول، اکنون و در زمان ما نیز ضرورتی تام دارد. در واقع دلایل اثباتی منحصر به اقرار و

۱- مأخذ یاد شده، ص ۳۲۱.

۲- نظیر سخنان ماوردی، در کتاب «احکام سلطانیه» ابویعلی (ص ۷۲ تا ۷۹) نیز آمده است. به نقل از حضرت آیت‌الله منتظری، همان مأخذ، ص ۳۲۹.

۳- مقدمه ابن خلدون، همان مأخذ، جلد اول، ص ۴۲۶.

شهادت نیست بلکه هر آنچه موجد علم عادی باشد می‌تواند دلیل به حساب آید.^۱ از گذشته تاریخ تاکنون امکان دستیابی عده‌ای بر ثروتی گزاف، با عنایت به شرایط شغلی و اجتماعی آنان، امکان نادری تلقی شده‌است. لذا دارایی به چشم آینده آنان، برانگیزاننده چنین ظن معقولی است.

نمونه را، به دست‌اندرکاران مشاغلی می‌توان اشاره کرد که ابن‌خلدون در فصل هفتم جلد دوم مقدمه خویش عنوانی را به‌شمارش آنان اختصاص داده‌است:

«در اینکه متصدیان امور دینی مانند آنان که به قاضیگری و فتوا دادن و تدریس و پیش‌نمازی و خطابه‌خوانی و مؤذنی و امثال اینها مشغولند، اغلب ثروت بزرگ به‌دست نمی‌آورند.»^۲ بر این گروه در روزگار ما می‌توان همه کارکنان دولت و حقوق‌بگیران دیگر را هم افزود.

اتخاذ چنین مبنایی در زمینه رسیدگی به فساد مالی، در حقوق بعضی از کشورها نیز پذیرفته شده‌است. نمونه‌ای از آن، حسب گزارش سازمان ملل متحد، کشور ایتالیاست.^۳ در حقوق این کشور، علاوه بر امکان ضبط و مصادره آلات مستعمل برای ارتکاب جرم یا اموال ناشی از ارتکاب جرم، نوع دیگری از مصادره اموال مقرر گردیده که دارای ماهیتی پیشگیرانه است. چرا که «دادگاه را مجاز به صدور حکم به توقیف داراییهای متعلق به فردی می‌کند که شیوه زندگی وی همخوان با درآمدهای ظاهر یا اعلام شده‌اش نیست. در این صورت از او خواسته می‌شود تا ماهیت و منبع درآمد یادشده را تبیین نماید. اگر شخص قادر به اظهار و اثبات مبنایی قانونی برای دارایی

۱- استاد دکتر محمدجعفر لنگرودی، دایرة المعارف علوم اسلامی، چاپ اول، کتابخانه گنج دانش، شماره ۱۰، ص ۴۳.

۲- و در بیان جهت آن این‌گونه استدلال می‌کند که «صاحبان این‌گونه کالاهای دینی از هنرمندانی نیستند که عموم خلق ناچار به آنان محتاج باشند و مضافاً ایشان سرگرم کالای شریفی هستند... و به‌علت سرمایه‌های شریفی که دارند نمی‌خواهند خود را در نزد اهل دنیا مبتذل و بی‌مقدار کنند...» ص ۷۷۸ و ۷۷۹.

3- E/Conf 88/3 - 25 August 1994 - World Ministerial Conference on Organized Transnational Crime Naples, 21 - 23 November 1994 - n° 41, p - 11.

متصرفی باشد، مجاز به حفظ و نگهداری آن خواهد بود. لکن چنانچه قادر به ایضاح اکتساب قانونی دارایی نباشد، دادگاه می‌تواند حکم به ضبط آن دهد».

سؤال آن است که آیا عمل براساس فوق موجب نفی اصل برائت نخواهد شد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ در گرو تعیین حدود اصل یاد شده باشد.

ب - حدود حکومت اصل برائت

یکی از اصول مسلم حقوق، اصل برائت است. اصلی چنان بدیهی و پذیرفتنی که در مجلس بررسی نهایی قانونی اساسی جز يك تن معنی آن را نمی‌پرسد و با توضیح مختصر رئیس مجلس، در بیان مراد از آن، به‌اینکه: «یعنی تا ثابت نشود که کسی جرمی مرتکب شده‌است نمی‌توان او را مجرم شناخت»، بی‌قیل و قال و بی‌هیچ رأی مخالفی در قالب اصل سی‌وهفتم به تصویب می‌رسد که «اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد»^۱.

همین اصل در قانون آیین دادرسی مدنی تکرار شده‌است. ماده ۱۹۷ این قانون مقرر می‌دارد: «اصل، برائت است. بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد باید آن را اثبات کند...»

اگرچه اصل مرقوم در قانون آیین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب به صراحت پیش‌بینی نگردیده اما نتایج حاصل از آن در مواردی منظور گردیده‌است. از جمله ماده ۱۲۴ این قانون مقرر داشته «قاضی نباید کسی را احضار یا جلب کند، مگر اینکه دلایل کافی برای احضار یا جلب موجود باشد».

اصل برائت در قرون اخیر مورد عنایت ویژه قانونگذاران و اعلامیه‌ها و

۱- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، جلسه اول تاسی و یکم، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۷۵۲ و ۷۵۳.

کنوانسیونهای مختلف واقع شده است. بند ۱ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد: هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان يك دعوی عمومی که در آن کلیه تضمینهای لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد.

همین مضمون در اعلامیه اسلامی حقوق بشر نیز تکرار شده است. بند ۲ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز مشعر بر آن است که: هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد استحقاق برخورداری از فرض بی‌گناهی را دارد تا اینکه مقصر بودن او طبق قانون محرز شود.^۱

مطابق این اصل، اقامه دلیل اصولاً به عهده مدعی است. مدعی العموم یا مدعی خصوصی ناگزیر از اثبات وقوع جرم و ایجاد ضرر و نیز مسؤلیت جزایی یا مدنی متهم است و الاً فرض بر بی‌تقصیری متهم خواهد بود.^۱

اصل مذکور بر آمده از قاعده‌ای عاقلانه و عادلانه است. بی‌اعتنایی به این اصل به این معنا خواهد بود که هر شکایت غیر مقرون به دلیلی در خور پذیرش است. پیداست که جریان چنین رویه‌ای به بروز اختلال در جامعه و نفی کرامت انسان می‌انجامد. با این حال:

اولاً: در ارزش این اصل نباید اغراق کرد. اصول از حیث درجه قوت برابر نیستند و بعضی از اصول خود نتایج اصل قوی می‌دیگرند. اصل برائت نیز چنین است. خود زائیده اصل عدالت است. شاخه‌ای از درخت تنومندی است که خود آنچنان شاخ و برگ رویانده که علت موجد آن از نظرها دور مانده است. بقای اصل ایجاب می‌کند که شاخه‌های زاید هرس شوند. به تعبیری دیگر، اصل برائت، فرعی برآمده از ضرورت‌های زندگی جمعی است. طریقی برای انجام بخشیدن به روابط انسانهاست.

۱- از این فرض که یکی از مجاری اصل برائت است نتایج عمده‌ای به دست می‌آید که از آن جمله است تعبیر شك به نفع متهم. پس اگر عمل ارتكابی، مقدمه مشترك در ارتكاب چند جرم باشد که از حیث شدت و ضعف مجازات با یکدیگر متفاوتند، چنانچه دلیلی بر تمایل و اراده متهم به ارتكاب یکی از آن جرایم موجود نباشد، فرض بر آن است که وی قصد ارتكاب جرم با مجازات اخف را داشته است.

هنجارها از این اصل ناشی نمی‌شود بلکه این اصل خود محصول هنجارهاست. پس اصل برائت محتمل از تخدیش است. همچنان که در مقامی دیگر، اصل، سلامت است. اما تپی خفیف، عرصه را بر حکومت این اصل می‌بندد. با پدیداری تب، اصل می‌میرد.

ثانیاً: برائت فرضی است قانونی. فرض قانونی عبارت است از «انگاشتن حادثه یا حالتی به صورت خاص (به منظور رعایت مصلحتی اجتماعی و حل بعضی از مشکلات و اخذ بعضی از نتایج»^۱. پس فرض قانونی ناظر به نفس الامر نیست و کشف از واقع نمی‌کند. علاوه بر آن، فرض برائت فرضی مطلق نیست،^۲ بلکه فرضی است ساده^۳ که با ارایه دلیل خلاف، زایل می‌شود.

ثالثاً: به نظر می‌رسد که در حقوق جزا، دو مفهوم «بروز واقعه» و «ظهور حالت» قابل تفکیکند. با تمیز این دو، ظاهر آن است که اصل برائت بر جرایم مقوله اول حاکم است. در جرایم متعلق به بروز واقعه، نمایاندن و اثبات وقوع حادثه، جزئی از دلیل است. قتل، فی‌المثل، در زمره این جرایم است. تا مقتولی نباشد قتلی نیست. پس اثبات اتهام، منوط به اثبات قتل و توجه اتهام به متهم است. اینجا حکومت اصل برائت حکومتی عقلانی است. چرا که اگر هر که را بی‌دلیلی مقبول متهم به قتل نمایند، او، جز به اتفاق، طریقی برای اثبات عدم شرکت خویش در ارتکاب جرم ندارد. پس در جرایم داخل در مقوله «بروز واقعه» تا ظهور واقعه‌ای اثبات نشود، نوبت به طرح اتهامی نمی‌رسد. با اثبات واقعه نیز همه کس از حکومت اصل برائت برخوردارند تا توجه اتهام به یکی مدلل شود.

اما در جرایم گروه «ظهور حالت»، پدیداری حالت، ظهور در وقوع جرم دارد بی‌آنکه نیازی به اثبات امری دیگر باشد و در چنین صورتی ارائه دلیل برائت بر دارنده حالت است. حالت مستانه، فی‌المثل، از این قبیل است. نمی‌توان بر آن‌که «کژ و راست» می‌رود گمان نیکو برد و نپرسید که «چه خورده‌ای». اینجا، در او حالتی است که عقل

۱- دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ابن‌سینا، ۱۳۴۶، شماره ۳۹۸۱، ص ۴۹۸.

2- Juris et de Jure

3- Juris tantum

جمعی، براءت را در مورد او اعمال نمی‌کند. در این موضع، اقوی دلیل بر اتهام، دلالة الحال است. پس بر متهم است که بر براءت خویش دلیل آورد و فی المثل مبرهن سازد که به اشتباه یا اجبار شراب نوشیده است.^۱

آری در حوزه اخلاق، گمان نیک در حق خلائق از فضایل است. اما حقوق طریق عدالت است نه بستر خودفریبی. عدالت احساسی عرفی است. این احساس هر چه بیشتر به مبانی عقلانی نزدیک باشد، ماندگارتر است.

منصرف از آنچه گفته شد، حتی در زمینه جرایم داخل در مقوله «بروز واقعه» گاه موقعیتی خاص موجد علم است و قانون جزایی ما آن وضعیت را علم آور و معتبر شناخته است. بی‌آنکه در این زمینه استقرایی تام و تمام صورت گرفته باشد، نمونه را به یکی دو مورد اشاره می‌شود: حسب ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی «هرگاه بر اثر قراین و اماراتی و یا از هر طریق دیگری... حاکم به ارتکاب قتل از جانب متهم ظن پیدا کند مورد از موارد لوث محسوب می‌شود». لوث که از بنیانی‌ترین مباحث قسامه است جز قراین و امارات موجد گمان نیست. لذا لوث دارای مرتبه‌ای از کاشفیت از واقع است که شرع آن را معتبر دانسته و به نحوی به تقویت آن پرداخته است. اینجا اگر که متهم دلیلی بر براءت خویش ارائه ننماید، با بقای ظن نوبت به اجرای قسامه می‌رسد. پس قسامه جز طریقی ناگزیر بر اعتبار بخشیدن به ظن معقول در امر مهم قتل نیست.

نیز ماده ۲۳۸ همان قانون، در باب ششم و در مبحث «اشترک در جنایت» مقرر می‌دارد: «هرگاه شخصی را که شبانه از منزلش خوانده و بیرون برده‌اند مفقود شود، دعوت‌کننده ضامن دیه اوست مگر اینکه ثابت کند که دیگری او را کشته است. و نیز اگر ثابت شود که به مرگ عادی یا علل قهری در گذشته چیزی بر عهده دعوت‌کننده

۱- تقابل دلالة الحال و مطالبه دلیل، که تعارض میان ظهور حقیقت و جزم‌اندیشی حقوقی است، گاه دستمایه طنزهای تأمل‌برانگیزی است. از باب نمونه حکایتی از عبید زاکانی است که: «کلی از حمام بیرون آمد، کلاهش دزدیده بودند. با حمامی ماجرا می‌کرد. حمامی گفت تو که اینجا آمدی کلاه نداشتی. (کل) گفت ای مسلمانان این سر از آن سرهاست که بی‌کلاه به راه توان برد» عبید زاکانی، کلیات، رساله دلگشا، با مقدمه استاد فقید عباس اقبال، از انتشارات شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۴۶، ص ۱۱۰.

نیست». آیا استقرار مسؤلیت بر داعی و همراه برنده غیر، در سیاهی شب، جز قبول کاشفیت ظن از واقع است؟

در باب تمول غیر معقول نیز به دلالتی اوضح مسأله این چنین است: بازیکن فوتبالی که در کودکی در کوچه‌های خاکی زادگاه خویش در پی توپ می‌دویده و حسرت کفشی مناسب برای بازی را داشته، اکنون، و در جوانی می‌تواند به عضویت باشگاهی خارجی درآید و حق‌الزحمه‌ای گزاف دریافت کند. چون ثروت او محصول کارکرد اوست، ظن غالب جامعه او را متهم به فساد نمی‌کند. چنین ثروتی به لحاظ معقولیت طریق تحصیل آن موجب لطمه روحی جامعه نمی‌شود. نهایت اثر آن ایجاد اشتیاق به بازی در نوجوانی دیگر است.

اما جامعه چگونه می‌تواند در خصوص جوانی که، اهالی محله‌ای با او و تبارش آشنایند و نیک می‌دانند که پدرش به زحمت قادر به تهیه غذای فرزندان بوده‌است، و پس از ده سال اشتغال در وزارتخانه‌ای به ثروتی چنان کلان دست می‌یابد که خود را عشووه می‌دهد و تشفی حقارت ناشی از فقر گذشته را، با بخشی از آن مال گزاف در زادگاه خویش کاخی برمی‌آورد که ارزش آن دهها میلیون تومان برآورده می‌شود، اصل برائت را جاری سازد؟

لذا حکومت اصل برائت تا زمانی است که دلیلی در میان نباشد (الاصل دلیل حیث لادلیل).

پس برای مقابله با فساد مالی یکی از اهم اقدامات، رسیدگی به سبب تحصیل داراییهای گزاف با تسهیل طریق اثبات فساد است و توسل به اصل برائت در این مورد بی‌وجه است. در واقع همچنان که اصل برائت، خودزائیده عدالت‌گرایی حقوق است، اعتبار بخشی به دلالة الحال در این موضع نیز ناشی از همان وجه است. چه مقابله با مال‌اندوزی نامعقول، اساسیترین شرط استقرار عدالت در جامعه است. در حقیقت تنها با توفیق در این عرصه است که انسان جایگاه حقیقی خویش را می‌یابد و دشمنیها

به دوستیها بدل می‌شوند. کوشش در کاهش آرزو و افزایش ظرفیت عشق‌ورزی آدمیان، مقدمه پیشگیری از ناهنجاریها و جرایم بسیار و بالمآل از مصادیق رویکرد به عدالت است. آری حقوق را رسالتی جز هنر تنظیم عادلانه روابط میان انسانها نیست.



حکایت

شنیدم که وقتی دو صوفی به هم همی رفتند یکی مجرد بود و با یکی پنج دینار، این مجرد بی‌باک همی رفت و هیچ همراهی طلب نکردی و هر جای که برسدی، اگر جایی ایمن بودی و اگر مخوف، بنشستی و بخفتی و بیاسودی و از کس نه اندیشیدی. و خداوند پنج دینار با وی موافقت همی کرد و لکن دایم در بیم همی بود؛ تا وقتی بر سر چاهی رسیدند، جایی مخوف بود و معدن دزدگان و دزدان، این مرد مجرد از آن چاه آبی بخورد و بازو داد و پای دراز کرد و خوش اندر خواب شد و خداوند پنج دینار از بیم همی نیارست خفتن و آهسته با خود همی گفت: چکنم چکنم؟ تا از قضا آواز او بگوش آن مجرد رسید، بیدار شد، وی را گفت ای فلان چه افتاد ترا، چندین چکنم چیست؟ مرد گفت: ای جوانمرد، با من پنج دینارست و این جای مخوف است و تو اینجا بخفتی و من نمی‌یارم خفتن مجرد گفت: این پنج دینار به من ده تا من چاره تو بکنم. آن مرد زر بدو داد؛ زر بستد و اندران چاه افکند و گفت: رستی از چکنم چکنم، ایمن بنشین و ایمن بخسب و ایمن برو که مفلس دژ رویین است.